



۲۰۱۹/۰۲/۰۵

دوکتور محمد اکبر یوسفی

## به خاطر صلح دائمی!

"صلح" و "جنگ" دو حالتی را تعریف می کند، که در زندگی انسان ها، بنا بر عوامل خاص و به اراده آنها، به راه می افتد، که یا ضامن حفاظت از جان و مال و تحقق آزاد زیستن آنهاست و یا از جانب کدام قوت، همه مفاهیم ذکر شده، به خطر روبرو می گردد. ریشه اصلی پیشبرد هر دو حالت، در اختیار، دسته های محدود سازمان یافته و یا در اختیار قدرت فرد حاکم است. چه جنگ است و چه صلح به سازمانده و تمویل کننده نیازمند است. کسی که تسلیح، تجهیز و تمویل را در دست دارد، گزارش اجرات هم می طلبد. گذار از یک حالت به حالت دیگر، باید برای آن هدف، زمینه های لازم فراهم آید. در گذار از جنگ به "صلح"، اصولاً به "مصالحه" یا "کومپرومایز" بین جوانب درگیر، ضرورت است. در رابطه با مصالحه، "لودویگ ایرهارد" (متوفی)، اقتصاددان و صدراعظم وقت «آلمان فیدرال» بعد از جنگ دوم جهانی، این فورمول بندی را به کار می برد: «در یک مصالحه، هنری لازم است»، که مصالحه کننده از چنان یک مهارت برخوردار باشد، تا سهم در قدرت سیاسی را، طوری تقسیم کند، که مانند تقسیم یک کیک، طوری، تقسیم گردد، «تا هر یک به این نظر باشد، که او بزرگترین توتی را دریافت داشته است». اینکه همچو "کیک" را مذاکره کننده فعلی، با کدام مهارت تقسیم خواهد توانست، معلوم نیست.

تحت این عنوان مطلب، فیلسوف معروف آلمانی، "ایمانویل کانت" در سال ۱۷۸۱م، اثر علمی اش را به چاپ رسانیده است. این فیلسوف معروف که در دوران "روشنگری" در اروپا و شمال امریکا، نقش اساسی و رهنمودی، در تغییر نظام های سیاسی - اجتماعی داشته است، می دانست که درست ۱۳۳ سال قبل، "جنگ سی ساله"، در کشور «دویچلند» (آلمان) به پایان رسیده بود. آن جنگ که به خاطر کسب برتری، در «امپراتوری روم مقدس، ملت "دویچ"»، همچنان با "جنگ های مذهبی"، بین "کاتولیک" و "پروتستانت"، در اروپا نیز شهرت یافته بود، با جنگ های هشتاد ساله "هالندی ها" ("نیدرلندی ها") برای آزادی خاتمه یافت. ختم آن جنگ با عقد قرارداد های "صلح ویستفالن" و "اوسنابروک" مهر خورده است. برای روشنی بیشتر برین موضوع که

قریب ۴۰۰ سال قبل در اروپا، رخ داده است، توجه خوانندگان محترم را جلب می کنیم:



Der Galgenbaum - Darstellung von Kriegsgräueln nach Jacques Callot (1632)  
(درخت دار - نمایش بیرحمی جنگ از "ژاک کلوته" (۱۶۳۲م))

«جنگ سی ساله، از ۱۶۱۸م الی ۱۸۴۸م، نیردی بوده است که به خاطر کسب برتری و تفوق در «امپراتوری مقدس ملت "دویچ"» و هم در اروپا، به مثابه "جنگ مذهبی"، آغاز یافته بود. درین جنگ در اروپا اختلاف "هابسبورگی - فرانسوی" و

در سطح امپراتوری بین کسانی چون قیصر "و" "لیگ کاتولیک" (اتحادیه کاتولیک) در یک جانب و "اتحادیه پروتستانی" در جانب دیگر، براه افتاده است. در آن امپراتوری، قدرت های خاندانی پادشاهی های، "هابسبورگی اتریش و اسپانیه"، اختلافات سلسله دودمان را، متحدانه به حمایت هوادران متعهد آنها، با فرانسه، هالند (نیدرلند)، دنمارک و سویدن، به پیش می برده

اند.» در نتیجه این اختلافات و بحران‌ها، یک سلسله منازعات و اختلافات دیگری هم، در گذشت زمان، رونما می‌گردد، که باعث تداوم جنگ "سی ساله" می‌شود. ازین منبع فقط به طور مختصر، از همان سه "منازه" بزرگ نام می‌بریم، که مؤلف تذکر داده است:

\* جنگ هشتاد ساله (۱۵۶۸م - ۱۶۴۸) بین "هالند" ("نیدرلند") و "اسپانیه".

\* جنگ "فرانسوی - اسپانوی" (۱۶۳۵م - ۱۶۵۹م).

\* و جنگ "تورستنسسون" (Torstenssonkrieg) (۱۶۴۳م - ۱۶۴۵م)، بین "سویدن" و "دنمارک".

شعله ور شدن جنگ را، «حادثه مؤرخ ۲۳ می ۱۶۱۸م، در "پراگ"، به ارتباط "قیام پروتستان‌ها" در اتحاد با بنیاد اجتماعی "بوهمی ها"، سبب شده است.» درین روز، زمانی که "پادشاه بوهمی" از خاندان، "هابیبورگ"، که در عین زمان "قیصر رومی - دویچ" بوده است، قصد داشته است، تا سیاست دوباره "کاتولیک سازی" را عملی سازد.» در عکس العمل با این اقدام "پروتستان‌ها" و "بنیاد اجتماعی بوهمی ها"، افراد مؤلف نظام پادشاهی را، از یک کلکین عمارت در "پراگ" بیرون انداخته اند، که بعداً، "منازعات"، سی سال دوام می‌کند. جنگ درست، به تاریخ ۲۴ اکتوبر ۱۶۴۸م در آلمان ("دویچلند")، به پایان می‌رسد. با انجام این منازعات، قرارداد های صلح، به نام "صلح ویستفالن" و "اوسنابروک"، با خطوط کلی مقررات و توافقات آنها، برای همزیستی کشورهای قدرتمند اروپا، تعیین می‌گردد. در عین حال می‌خوانیم که برای رسیدن به همچو توافقات قبل از آن، حدود پنج سال طولانی، مجالس و "گنگره ها" به اشتراک نمایندگان قدرت های درگیر، جریان داشته است، و پس از آن هم، در رابطه با معضلات خاص جداگانه، قرارداد ها و توافقات لازم "دو جانبه" و "چندین جانبه"، بین کشورها، به امضاء رسیده است. ("ویکیپدیا"، از متن آلمانی).

جهانیان و هموطنان ما، می‌دانند که "بحران خونین" و "جنگ" بیش از چهل سال در افغانستان، همین حالا، از آن "جنگ سی ساله" ده سال بیشتر قدم برداشته است، که آینده آن هم چنان معلوم نیست. البته آغاز این "بحران" از داخل کشور آغاز و صرفنظر از "نفوذ خارجی"، "بحران و جنگ" افغانستان، "شکلاً" با "جنگ سی ساله" در "دویچلند"، کاملاً مطابقت نشان نمی‌دهد.

این حوادث را نویسنده همین مطلب بدین منظور، تذکر نمی‌دهد که خدا نا خواسته، مسؤولین کشور و جوانب درگیر "جنگ" را، نسبت به آینده خود و نسل های بعدی، به "بی تفاوتی"، سوق دهد. حال می‌دانیم که اروپا و شمال "امریکا" در چه وضعیت زندگی می‌کنند.

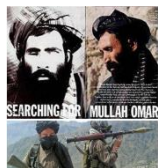
وقتی همان وقایع اروپا را، با آنچه در ماحول کشور ما، می‌گذشته است، مختصراً مقایسه نمایم، در برخی از رویداد ها، شباهت هایی هم در شکل مسائل و شکل حاکمیت ها، محسوس است. در آن عصر و زمان هم چنان، در کشور ما، بین اجتماعات مذهبی و فرهنگی و "بنیاد های قبیلوی" که در مبارزه، علیه حاکمیت های قدرت های "قلمروی"، یا "پادشاهی های بیگانه" درگیر بوده اند، در برخی از اجتماعات این سرزمین، نوعی از "اداره خودی" را نیز، به پیش می‌برده اند، که منازعات و "نبرد های" مشابه صورت گرفته است. برجسته ترین مرحله را که عنوان "جنبش روشانی" به آن، داده شده است، توسط یکی از مؤرخین، بررسی شده است، که ترجمه آن تحقیقات علمی و تاریخی، از زبان "آلمانی"، توسط همین نویسنده قبلاً، تحت این عنوان: "جنبش مردمی روشانی و نمایش آن در ادبیات افغانی"، (قرن ۱۶ - ۱۷، مؤلف: "مارتیروس اسلانوف") تهیه و بدست نشر سپرده شده است. به این چند سطر، که از آن نقل می‌شود، توجه نمایند: «قرن ۱۶ در تاریخ افغانستان یک عصر مهم محسوب می‌گردد: از آسیای میانه، تحت رهبری بابر، فاتحین نخست کابلستان و مناطق افغانستان را اشغال کرد، بعداً رهسپار شمال هندوستان شد، جانی که بر آن در قرن ۱۶ امپراتوری مغل اعظم را تهدابگذاری نمود. این اشغالگری ها، تضاد های طبقاتی را در جامعه افغانی، که از قرن ۱۳ الی ۱۴، ساختار جامعه اولیه، مرحله فروپاشی را سپری نموده بود، تشدید بخشید. در نتیجه، پروسه فیودالی آغاز یافته، در عده ای از اقوام مختلف، با شدت متفاوت براه افتاده است... (۱)

تاریخ افغانها، در قرن ۱۶ و قرن ۱۷، با مبارزه علیه مغل اعظم و منتقدین فیئودال روحانی و دنیوی مهر خورده است، که نیروی رهبری آنرا فرقه روشانی تشکیل می داده است. از آغاز قرن ۱۹ توجه شرق شناسان غربی در آنجهت بوده است، که جنبش روشانی، با یک جنبش صریح مذهبی ای فرقه بی بوده است، که علیه متعصبین (اورتودوکس) اسلامی قرار داشته است، یا جنبشی بوده است که بر ضد اشغالگران - مغل اعظم - به مثابه جنبش سیاسی افغانها، شناخته شده است. مطالعه دقیق ادبیات و منابع نشراتی افغانی، و یادگار های تاریخی، مؤلف را بدان معتقد ساخته است، که یک تجدید نظر برین طرز دید لازمی شناخته می شود، تا با این سهم دست داشته، بمثابه آغاز در پیش گرفته شود...

در جای دیگر می خوانیم: "مخزن الاسلام" (« گنجینه اسلام») به زبان پشتو و قسماً هم به فارسی، کتابی است که علیه نظریه پایزید انصاری، به قسم جدال نظریاتی تدوین گردیده است. نشر مکرر این کتاب، مربوط موضوع پرسشنامه مذهبی، یا کتاب سؤال و جواب دینی شناخته شده است، که در آن خواسته شده است تا نظریات پایزید انصاری را رد نماید. «مخزن الاسلام»، حتی رقص و آواز خوانی را که در بین افغانها علاقمندی زیاد داشته است، گناه آمیز و ممنوع اعلام نموده، زنان باید زیر حجاب نگهداشته شوند، تمام اوامر اسلامی در طریقت سنی آن، باید شدیداً مرعی الاجرا باشد. در تمام محتوای کتاب، درویزه نفرین علیه پایزید بزبان آورده، و در آن در رابطه با نظرات وی، بدترین نسبت ها را که راجع به این فرقه ممکن بوده است، روا می دارد. برادر درویزه، ملا اصغر، درین کتات یک اظهار ممنوعیت را علیه پایزید، که بمعنی تکفیر و اخراج وی از جامعه روحانی بوده است، به شکل شعر منتشر ساخته است. در آن، منجمله مدعی شده است که گویا حضرت محمد، این فرقه را پیشگونی نموده و بدترین همه، تحت تمام گروپ های کفر شمرده است."

"در صدر مبارزه روحانیون متعصب اسلامی، در اتحاد با ملاکین «فیئودال» و پادشاه مغل، علیه جنبش روشانی، آخوند درویزه، قرار داشته است. آخوند درویزه در سال ۱۵۳۳م در پشاور متولد گردیده (گفته می شود که در سال ۱۶۳۸م وفات یافته باشد) است. او نویسنده کتاب «مخزن الاسلام» («گنجینه اسلام») بزبان پشتو و قسماً هم بفارسی، کتابی است که علیه نظریه پایزید انصاری، بقسم جدال نظریاتی تدوین گردیده است."

"... چون روشانی ها «کافر مطلق اند»، درویزه به فرمانروایان اسلام اجازه می دهد، که به کشتن آنها متوصل شوند، زنان آنها را بطور کنیز بگیرند و بر بنای دلایل قانونی ملکیت های آنها را غصب نمایند." (۲۲) ...



پیشروان روحانی و تربیت دهندگان نویسندگان دینوی - ملاکان و فیئودالان، که پشتو می نوشته اند، بر طبق اظهار درویزه، برادران و پسران آن بوده، آنچه مربوط ادب و استعداد است، نسبت به پایزید و هواداران او خیلی عقب مانده بودند. (ترجمه نشر شده در "آریانا افغانستان آنلاین")

در همین منبع تأکید می گردد، که از یکطرف "پیروان جنبش روشانی"، همه "پشتون" نبوده اند و به همین ترتیب، پیروان "آخوند درویزه" همچنان همه "غیر پشتون" نبوده اند. مذهبی بودن یا حمایت از یک راه و روش سیاسی و حاکمیت ها، با منسوبیت با "نژاد" یا "عقیده" ربطی ندارد. در همین سند تحقیقاتی تأریخی در جای دیگر می خوانیم: ( پایزید اورمور بود، و درویزه هم - تاجیک)، خیلی ها به وفرت، آثار آنها به پشتو، تحریر یافته است.

در بحران چهل سال اخیر افغانستان اگر بسطح کشور ما در نظر گرفته شود، در پهلوی سائز عوامل احتمالی دیگر، انگیزه های "مذهبی" و "کسب قدرت" و "برتری" سیاسی یک گروپ نسب به "گروپ دیگر" را نمی توان درین بحران، بی اثر دانست. صرفنظر از مسائل بی شمار دیگر، وقتی سیاست "جمهوری" پس از "کودتای بدون خونریزی" که با سقوط رژیم "سلطنتی" انجامید و همچنان تلاش های "کودتایی"، بر ضد رژیم جمهوری در سال ۱۹۷۴م، از جانب حلقاتی که بعداً "حزب اسلامی..." و "تنظیم های جهادی" را تشکیل داده اند، روش های دولتداری با طرح های "طبقاتی" رژیم "یک حزبی چپ" پس از کودتای

"ثور ۵۷" و هم راه و روش های سیاسی "تنظیم های جهانی" و "جنبش طالبان" را، ادامه برخی از افکار دوره "روشنایی" و هم تاووم موقف "بنیادگرایی اسلامی (سنی)"، که در افکار "مذهبی آخوند درویزه"، نیز انعکاس آنرا نشان می دهد، پذیرفت.

نویسنده این مطلب نمی خواهد، ادعا کند که گویا نسخه ختم این "جنگ" طولانی را برای جوانب درگیر، تحریر نموده باشد. اما با ذکر نمونه های مختصر از وقایع در قاره ها و اجتماعات مختلف و بخصوص همین که امروز، "پیروان مذاهب" و گروه های مختلف اجتماعی با کلتور و فرهنگ های بخصوص آنها، در اروپا و امریکا پهلوی هم، در تحت اداره های "سیاسی" انتخابی خود آنها زندگی می کنند، توانسته اند، برای دوام وضعیت "صلح"، "نورم ها" و مقررات بی شمار قانونی را چه دو جانبه و چه چندین جانبه، می باشد، تعیین نمایند.

مطالعه اثر "ایمانویل کانت" تحت عنوان: "به خاطر صلح دائمی" را آموزنده و حیاتی یافته ایم. چنین احساس می گردد، که فیلسوف بزرگ دوران "روشنگری"، به اساسات "حقوق مردمان" که به تدریج، با عناوین "حقوق بین الدول" و "حقوق بین المللی" ضمیمه شده است، اساسات مهم، اجتماعی، سیاسی و حقوقی را درین اثر توضیح نموده است، که تا امروز، از سنگینی خاص علمی و بارومندی برخوردار می باشد. بناءً تا آنجا که این نویسنده فرصت و توان داشته باشد، قسمت هائی را، با حفظ "امانتداری" خدمت خوانندگان محترم، نقل می کنم. آنچه "ایمانویل کانت" در رابطه با برقراری و حفظ صلح تحلیل نموده است، مناسبات بین "دولت ها" را در نظر داشته است. این نویسنده تا اکنون، کدام "مدل" خاصی که حل چنین معضله فعلی را که چهل سال عمر داشته و هنوز هم ادامه دارد، به طور نمونه نشان دهد، در اختیار ندارد. تصور نویسنده از این اثر "ایمانویل کانت" اینست، که پرنسیپ ها و تعاملات بین الدول و همچنان نتیجه گیری های منطقی آن دانشمند بزرگ، عاری از "مفیدیت" نخواهد بود.

این اثر "ایمانویل کانت"، از مجموعه آثار او از ذخایر «آکادمی علوم پادشاهی "پرویس"»، «شعبه اول»: آثار: جلد هشتم: از مقالات و رساله های سال ۱۷۸۱م گرفته شده است، که در برلین: توسط "گ. ریمر" (G. Riemer) در سال ۱۹۱۲م، دو سال قبل از آغاز جنگ اول جهانی، با حفظ اصلیت متون، با وسایل جدید به چاپ سپرده شده است. "فریدریش شلیگل" (Friedrich Schlegel) در رابطه با این اثر "ایمانویل کانت" چنین بیان داشته است: «روحي که، آثار تحریری کانت به خاطر صلح دائمی نفس می کشد، باید به هر دوست عدالت، نیک و پسندیده باشد، و آخرین آیندگان هم، از گرایش این اثر تاریخی، آن عاقل قابل احترام، تحسین خواهند کرد.»

"ایمانویل کانت" درین اثر خود، هرآنچه در باره "صلح" حرف می زند، هدف او مناسبات بین "دولت" هاست. چه یک جانبه و چه دو جانبه، باشد. از جانب دیگر او بر تاریکی میان موضوعات اخلاقی و سیاسی روشنی انداخته است. در قسمت اول تحت شش ماده، مطالب ذیل را، بیان می دارد. در قسمت اول به حیث مقدمه، از مطالبی نام می برد، که از دید او بخاطر "صلح دائمی" بین دولت ها، باید شامل باشد: در تحت شماره ۱، چنین اظهار می دارد:

۱. "هیچ صلحی نباید عقد گردد، که پیش شرط های مخفی دخیل در آن، مواد، برای یک جنگ آینده شده است." به ادامه چنین می خوانیم: زیرا بعد از آن صرف یک آتش بس برهنه خواهد بود، که خصومت و دشمنی را ببعد موکول می سازد، صلحی نیست که، ختم همه عداوت ها و خصومت ها از آن فهمیده شود، تا لقب و یا صفت دائمی بر آن یاد گردد، که تا این زمان با یک بدگمانی تکرار بیمورد و سخن زائد، همراه است... (ص، ۳)

**مؤلف در رابطه هوشیاری دولت و توسعه با ثبات قدرت، در تحت شماره دوم، چنین افاده می کند:**

۲. "لازم است، تا در خود، یک دولت موجود (کوچک و یا بزرگ، در اینجا مساوی صدق می کند) از جانب یک دولت دیگر، از طریق میراث، تبادل، خرید و یا تحفه حاصل نگردد."

در رابطه با مفهوم و ماهیت دولت می نویسد: "یک دولت مانند ملکیتی (زمینی که بر آن مقر خود را دارد) نیست. او (دولت: مترجم) اجتماعی است از انسان ها، که بر آنها هیچ کس دیگر، بجز خود آنها، امر صادر نمی توانند و برنامه ها را، طرح نمی تواند..." (ص، ۴)

فیلسوف، در عین حال از خطرات پیشداوری ها نام می برد، که از گذشته در تاریخ اروپا رخ داده است، بناءً برای رفع خطرات و جلوگیری از واهمات در برابر برهم خوردن "صلح" در ماده سوم این قسمت، چنین بیان می کند:

۳. " لشکرهای بپا ایستاده، باید به مرور زمان کاملاً خاموش گردانیده شوند." (ص، ۵)

زیرا از دید او دولت ها را بلا وقفه به "جنگ" تهدید می کنند، مجبور می شوند، همیشه مجهز باشند...

توصیه دیگر مؤلف، در مورد وضعیت و سیاست اقتصادی دولت ها، در مناسبات بین المللی بیان شده است، که در شماره ۴ دیده می شود:

۴. " لازم است تا قرضه های دولتی در روابط تجارت دولت ها، گرفته نشود." (ص، ۶)

" ایمانوئل کانت"، هم چنان در رابطه با عدم مداخله در امور دولت های مستقل دیگر، در ماده ۵ می نویسد:

۵. "هیچ دولت باید در حالت و وضعیت حکومت یک دولت دیگر، با استفاده از زور، مداخله ننماید." (ص، ۶)

درین رابطه سؤالی را مطرح می سازد که: " چه چیز می تواند، به آن حق دهد؟، آیا هدف کدام رسوائی است، که به اتباع یک کشور خلق می کنند؟ این وضعیت می تواند، نمونه ای از وسواس و اعتراض را در جامعه به بار آورد، که ناشی از فقدان قانون شناخته شود، و سبب تهدید گردد، که خود یک حالت بد را معنی می دهد.

در شماره ششم، درین بخش، در باره مرادوات و برخورد دولت های در جنگ، چنین توصیه می کند:

۶. " لازم است، تا هیچ یک دولت در جنگ، چنان یک دشمنی را بخود اجازه ندهد، که اعتماد متقابل را در صلح آینده غیر

ممکن سازد: مانند قتل های سیاسی، مسموم ساختن، شکنجه دادن تسلیمی، تحریک به خیانت در دولتی که با آن در جنگ درگیر است..." (ص، ۷)

مناسبات دولت های موجود و آنچه از فضای توازن قوای بین المللی، بدست می آید، در بررسی وضعیت صلح و جنگ از اهمیت خاص برخوردار می باشد. درینجا به یک ارزیابی فیلسوف نامدار آلمانی، "ایمانوئل کانت"، نظر می اندازیم، که می

گوید: "وضعیت صلح میان انسانها، که پهلوی هم زندگی می کنند، به هیچ صورت یک حالت طبیعی نیست، بلکه بیشتر یک



حالت جنگ است، بدین معنی که باوجود آنکه وضعیت بحالت طغیان دشمنی ها مطابقت نداشته باشد، لیکن

دائماً یک وضعیت تهدید، با عین طرف را با خود حمل می کند. درین امر باید توجه صورت گیرد و تدارکات

حمایوی هم گرفته شود، زیرا امتناع از این وضعیت اخیر ("دشمنی و خصومت": نویسنده)، هنوز امنیت برای

آن حالت یاد شده نمیتواند، و بدون اینکه این امر از جانب یک همجوار که بنا بر تقاضا، در برابر دیگری، بسر میرسد (آنچه که

فقط در یک وضعیت قانونی، صورت گرفته میتواند)، میتواند طرف مقابل، در برابر آن بحیث دشمن برخورد نماید." (ص، ۱۰).

حال وقتی جوانب درگیر را درین جنگ با دقت کامل در نظر بگیریم، وضعیتی را نشان می دهد، که در گذشته هم کدام نمونه

حل دائمی بسر نرسیده است. از جانب دیگر در قریب دو دهه اخیر، اوضاع کشور تحت کنترل، "محافظه کاران نوین" نوین

است، که در مشی سیاسی آنکشور، در حل منازعات "عامل" نظامی را ترجیح می دهند. جوانب درگیر داخلی همه، بر یکدیگر،

مهر "وابستگی" به بیگانگان را می کوبند، کلتور مباحثه و تبادل نظر و "دیالوگ سیاسی" متمرکز در جامعه هم چنان، تقریباً وجود

ندارد. فقط آنچه محسوس است، هر کس درین کشور "قدرت" و امتیاز می خواهد. کلتور مصالحه درین کشور راه نیافته است.

"راسیزم" در همه ابعاد، از کنترول خارج شده است. ماهیت دولت؛ طوری افاده شده، که هر کس خودش را قانونگذار میدانند.



تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده معزز را مطالعه کنند، می توانند با "کلیکی" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به "ارشیف" شان رهنمائی شوند!

به خاطر صلح دائمی!

Yusufi\_akbar\_bakhaater\_solh\_daayemi.pdf